

ماهیت «اطلاق مقامی» و ادله آن

محمدعلی راغبی * / طاهر رجبی الی **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۵

چکیده

یکی از مباحثی که می تواند آثار و نتایج زیادی را در فقه و اصول و حقوق داشته باشد موضوع اطلاق مقامی است. فقها، دو تعریف برای اطلاق مقامی ارائه نموده اند که بر اساس تعریف اکثر فقها، چنان چه شارع در یک مقامی، در صدد بیان اجزاء و شرایط باشد و قسمتی از اجزاء و شرایط را بیان کرده و قسمت دیگر را مطرح نکرده باشد از این سکوت شارع - در حالی که در مقام بیان است - کشف می کنیم که آن قسمتی که مطرح نشده، نقشی در غرض شارع ندارد. تعریف دیگری که برای اطلاق مقامی شده و از ابتکارات محقق نائینی می باشد عبارت است از اطلاق که مستفاد از عدم ذکر متمم جعل در قیود مربوط به تقسیمات ثانویه ماهیت است، مثل اعتبار قصد قربت در نماز. در تقسیمات ثانوی چون صلاحیت تقیید وجود ندارد، پس صلاحیت اطلاق لفظی نیز وجود نخواهد داشت؛ در چنین مواردی اگر آن قید واقعاً در غرض مولی دخیل باشد شارع باید آن را برای مکلف از طریق دیگری (جعل ثانوی) که نام آن متمم جعل است بیان کند؛ به همین دلیل، باید دستور دیگری بدهد و در آن، قید مورد نظر را بیان کند. مهم ترین دلیلی که برای اطلاق مقامی ارائه شده است روایت حماد بن عیسی است. در این مقاله سعی شده است تا با تبیین ماهیت و ادله اطلاق مقامی و ذکر تفاوت آن با اطلاق لفظی و نیز ذکر بعضی از مصادیق آن در فقه و اصول و نیز کاربرد آن در حقوق، ابعاد بحث روشن تر شده و زمینه برای تحقیق بیشتر فراهم شود.

کلیدواژه: اطلاق، اطلاق مقامی، اطلاق لفظی، جعل ثانوی، متمم جعل، محقق نائینی.

* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)

ma.raghebi@yahoo.com

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران

۱- مقدمه و طرح بحث

اطلاق مقامی یکی از بحث‌های اصولی است که در ضمن بحث مطلق و مقید آورده شده است. در این مبحث، بحث اطلاق لفظی هم بیان شده است، چون برای تبیین ماهیت اطلاق مقامی باید اطلاق لفظی و ارتباط آن با اطلاق مقامی مشخص شود. از آنجا که فقها در بیان و استنباط حکم شرعی در مواردی به اطلاق (لفظی یا مقامی) استناد کرده‌اند، بنابراین بررسی اطلاق لفظی و مقامی و تبیین ماهیت آن دو می‌تواند در فهم و درک این موضوع کمک شایانی بکند؛ به ویژه آن که بحث اطلاق مقامی کمتر در کلمات فقهای متقدم و معاصر مورد بررسی واقع شده است. شناخت دو نوع اطلاق لفظی و مقامی و جدا سازی موارد کاربرد آنها برای اجرای صحیح قواعد مطلق و مقید لازم و ضروری است.

۲- مفهوم شناسی اطلاق

«اطلاق» در لغت به معنای ارسال و شیوع و توسعه داشتن است: «أُطْلِقْتُ الناقهَ و طَلَقْتُ هِيَ، أَى حَلَلْتُ عِقَالَهَا فَأَرْسَلْتُهَا: یعنی افسارش را باز کردم و رهایش کردم. الطَّلَاق: تخلیه سبیلها: یعنی باز کردن راه مرأه» (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۰۹۱/۲)؛ طلق و هو یدلّ علی التخلیه و الأرسال و أطلقتُ الناقهَ من عقالها و طلقتهَا فطَلَقْتُ» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۲۰/۳).

اصولیان تعاریف مختلفی برای مطلق ذکر کرده‌اند که عبارت است از: «ما دلّ علی معنی شائع فی جنسه» (مظفر، ۱۳۸۰: ۱۴۹/۱) مطلق چیزی است که بر معنای شایع در جنس خود دلالت نماید. یا «ما دلّ علی شایع فی جنسه» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷: ۲۰۲/۲).

صاحب فصول، به تعریف مشهور اشکال وارد کرده و گفته‌اند: این تعریف، جامع افراد نیست، چون بارزترین الفاظ مطلق یعنی اسمای اجناس را شامل نمی‌شود؛ چرا که

اسم جنس بر اصل جنس و طبیعت و ماهیت دلالت دارد با قطع نظر از هر خصوصیتی حتی خصوصیت شرع؛ و مانع اغیار نیست چون «من» و «ما» و «أی» استفهامیه را شامل می شود در حالی که به اتفاق همه اصولیان، این موارد از الفاظ مطلق نمی باشند (محمّدی، ۱۳۸۷: ۳/۳۳۳).

البته مرحوم مظفر، تعاریفی را که برای مطلق ذکر کرده اند تعریف لفظی و شرح الاسمی دانسته و این گونه اشکالات را بی ثمر می داند (مظفر، ۱۳۸۰: ۱/۱۴۹)؛ بنابراین تعریف مظفر به همان معنای لغوی برگشت دارد و اصولیان در رابطه با مطلق و مقید، اصطلاح جدید و خاصی ندارند بلکه مطلق و مقید را در همان معنای لغوی و عرفی که دارد به کار می برند (اصغری، ۱۳۸۶: ۱/۳۱۳).

اطلاق لفظی، شمول مستفاد از لفظ به کمک مقدمات حکمت است. اطلاق لفظی، در مقابل اطلاق مقامی است، و آن شمول مفهومی است که از لفظ و به کمک مقدمات حکمت به دست می آید و تمامی افراد طبیعت را در بر می گیرد. هر گاه کلمه اطلاق بدون هیچ قیدی ذکر شود، به اطلاق لفظی انصراف دارد (جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۲۲۷).

در مورد منشأ اطلاق لفظی دو قول است: طبق یک قول، منشأ آن، وضع است؛ یعنی اطلاق در معنی موضوع له لفظ، اخذ شده است. این قول به مشهور قدماء قبل از سلطان العلماء نسبت داده شده است. طبق قول دیگر، منشأ اطلاق لفظی، نفس مجرد بودن لفظ از قید است، زمانی که مقدمات حکمت تمام باشد. این قول به سلطان العلماء، و همه علمای بعد از او نسبت داده شده است (مظفر، ۱۳۸۰: ۱/۱۵۲).

ارکان اطلاق لفظی نیز عبارت است از: اولاً، باید لفظ مطلق باشد که کلی بوده و قابل انطباق بر افراد و مصادیق باشد، حتی بر موردی که مشکوک است. ثانیاً، باید احراز کنیم که متکلم در مقام بیان است. ثالثاً، قرینه ای بر تعیین، نصب نشده باشد یا قرینه ای بر اراده خلاف ذکر نشده باشد (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴: ۱/۱۷۳؛ آملی، ۱۴۰۵: ۱۴۵).

۳- جایگاه اطلاق مقامی

اطلاق مقامی به این معناست که اگر شارع در یک مقامی، درصدد بیان اجزاء و شرایط و معرفی آنها بوده و ما ملاحظه کنیم که قسمتی از اجزاء و شرایط را متعرض شده و قسمت دیگر را مطرح نکرده است این سکوت در حالی که در مقام بیان است به عنوان اطلاق مقامی قابلیت تمسک دارد. قابلیت تمسک به آن تا این حد است که آخوند خراسانی در کفایه در مسأله قصد قربت (به معنای داعی امر) می گوید: قصد قربت نمی تواند پایش را در متعلق امر بگذارد و حتی شارع از طریق دو امر نمی تواند مسأله قصد قربت را در دایره متعلق امر بیاورد؛ البته اگر یک اطلاق مقامی وجود داشته باشد ما می توانیم به این اطلاق مقامی تمسک کرده و بگوئیم قصد قربت در فلان چیز اعتبار ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۱۲۴/۲).

در خصوص ارکان اطلاق مقامی باید گفت:

مهم ترین رکنی که اصولیان به آن تصریح کرده اند این است که متکلم در مقام بیان تمام آن چه که در غرضش دخیل است می باشد، اگرچه در متعلق امرش دخالت نداشته باشد (عارفی، ۱۳۷۴: ۱/۲۲۵).

عدم بیان یا عدم ذکر چیزی که موقعیت بیان دارد (قنصوه، ۱۴۱۸: ۱/۴۲۵).

قید مورد بحث یا مشکوک، از قیود مغفول^۱ عنه نزد اکثر مردم باشد (آملی، ۱۴۰۵:

۳۱۵؛ سبحانی، ۱۳۸۸: ۱/۹۷).

وقتی شارع در مقام بیان تمام غرضش می باشد، طبعاً نمی تواند به عنوان یک آمر و انشاء کننده وارد صحنه شود، بلکه به عنوان مخبر صادق و شخص مطلع بر واقعیات مطرح است. لذا در اطلاق مقامی، انشای حکم به هیچ صورتی (نه به صورت نفسی و نه به صورت غیر) مطرح نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۳۷۶).

گاهی اطلاق مقامی، ناشی از عدم ذکر متمم جعل است و متمم جعل، در قیود مربوط به تقسیمات ثانویه ماهیت است که این اطلاق مقامی، در مقابل اطلاق لفظی

بوده و در مواردی به کار می رود که اطلاق لفظی محال است. با این توضیح که در مواردی که شارع، عملی را از مکلف می خواهد، گاهی مطلوب وی ذات عمل بدون هیچ قید و خصوصیتی است، که در اینجا به ذات فعل، امر می کند؛ برای مثال، در نماز، طهارت بدن و لباس از نجاست، مطلوب مولی است و قصد قربت در آن شرط نمی باشد؛ پس شارع چنین امر می کند: «طَهَّرْ ثِيَابَكَ وَ بَدَنَكَ لِلصَّلَاةِ»؛ اما گاهی عمل با قیدی خاص، مطلوب شارع است، که در اینجا اگر قید از موارد تقسیمات اولیه باشد - یعنی تقسیماتی که بر ذات ماهیت بدون انضمام خصوصیت دیگری عارض می گردد- تقیید ماهیت به این قید و خصوصیت ممکن است، و چون این خصوصیت در تحقق غرض شارع دخالت دارد، شارع در مقام بیان، باید متعلق امر خود را مقید به آن قید کند و اگر مقید نکند، به اطلاق لفظی کلام او استناد گردیده و گفته می شود که شارع در مقام بیان است و قیدی نیاورده است؛ پس آن قید در غرض او دخالت ندارد، و گرنه کلام خود را به آن مقید می نمود.

اما اگر قید از موارد تقسیمات ثانویه باشد (یعنی تقسیماتی که بعد از عروض امری بر ماهیت و ضمیمه چیزی به آن انجام می گیرد) مثل: تقسیم نماز به حسب قصد امر، که بعد از تعلق امر به ماهیت نماز صورت می گیرد، زیرا قبل از آن امری وجود ندارد که مورد قصد قرار گیرد (چون اطلاق و تقیید لفظی در مورد آن محال است)؛ یعنی اگر قیدی مطلوب شارع باشد نمی تواند آن را از طریق تقیید بیان کند، بنابراین اطلاق نیز محال است، زیرا رابطه اطلاق و تقیید، عدم و ملکه است و در تقسیمات ثانوی چون صلاحیت تقیید وجود ندارد، پس صلاحیت اطلاق لفظی نیز وجود نخواهد داشت؛ در چنین مواردی اگر آن قید واقعاً در غرض شارع دخیل باشد باید آن را برای مکلف بیان کند، و چون بیان آن از طریق تقیید لفظی ممکن نیست، باید از طریق دیگری (جعل ثانوی) که نام آن «تمم جعل» (تکمیل کننده جعل اول) است، غرض خود را بیان کند؛ به همین دلیل باید دستور دیگری بدهد و در آن، قید مورد نظر را بیان کند. بنابراین، در چنین مواردی که دست شارع از تقیید و اطلاق لفظی کوتاه است

ولی می تواند از راه متمم جعل، غرض خود را بیان کند، اگر با وجود این که در مقام بیان بوده، امر دوم را نیاورد، از طریق تمسک به اطلاق مقامی (عدم ذکر متمم جعل) حکم می شود که آن قید در تحقق غرض شارع دخالت نداشته است (جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۲۲۷).

۴- تاثیر متمم جعل و نتیجه التقیید در استفاده اطلاق مقامی

اصطلاح «متمم جعل» از ابتکارات محقق نائینی است. ایشان در تعریف آن می گویند: به خاطر این که ادله احکام نمی تواند در زمان شک در احکام، عهده دار بیان وجود احکام باشد پس به ناچار نیازمند جعل ثانوی هستیم که متکفل بیان صورت شک در حکم باشد و این جعل ثانوی، متمم جعل اولی است که در بسیاری از موارد نیازمند آن هستیم. حکمی که به وسیله متمم جعل، جعل می شود گاهی حکم واقعی به همراه قیدی در مأمور به واقعی است؛ مثل حکمی که بر اعتبار قصد قربت در نماز دلالت دارد؛ و مثل آن چیزی که بر اعتبار غسل مستحاضه قبل از فجر دلالت دارد؛ و گاهی حکم طریقی است، مثل آن چیزی که بر وجوب سیر برای حج قبل از موسم حج دلالت دارد؛ پس متمم جعل به معنای متمم جعل اولی به واسطه جعل ثانوی است، از آن رو که جعل اولی، مستوفی به تمام غرض شارع نیست ... (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۳۹/۳؛ همو، ۱۶۲/۱).

با این توضیح که اعمالی که مکلفین براساس اوامر شارع انجام می دهند و دارای مصلحت نیز می باشد، گاهی غرض شارع به انجام آنها با قید و خصوصیتی که در غرض وی نهفته است، تعلق می گیرد، و گاه نیز غرض شارع به ایجاد طبیعت عمل با قطع نظر از هر قید و خصوصیتی تعلق می گیرد.

فرض اول دو صورت دارد:

۱- گاهی در مقام بعث (اثبات، بیان)، تقييد دليل ممكن است، مانند: تقسيمات اوليه واجب؛ ۲- گاهی در مقام بيان و انشاء، تقييد دليل محال است، مانند تقسيمات ثانويه. در صورت دوم که تقييد دليل محال است، بر شارع فرض است که غرض اصلي خود را به جعل و انشاء ديگري، به دنبال انشاء اول به افراد مکلف ابلاغ کند. اين جعل و انشاء ثانوي را متمم الجعل می گویند؛ يعني تکميل کننده جعل اول است (جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۶۹۱).

بنابراین در مواردی که شك داریم حکمی که برای مکلف از طرف شارع معين شده است آیا مقيد به قيد خاصی است یا نه؟ در حالی که شارع در مقام بيان و انشاء بوده و تقييد دليل محال باشد (مانند تقسيمات ثانويه)، اگر شارع آن قيد را از طريق متمم جعل بيان نکرده باشد از اطلاق مقامی که از اين عدم ذکر متمم جعل ناشی شده است می فهمیم که آن قيد، نقشی در غرض شارع ندارد و گرنه باید با جعل ديگري آن را می آورد.

گاهی اوقات برخی از اصوليان، اصطلاح «نتیجه التقييد» را به کار می برند. اين اصطلاح هم از ابداعات ميرزای نائینی است. اين گونه متمم الجعل را در اصطلاح، تقييد نمی نامند، زیرا تقييد مصطلح آن است که خود خطاب اولی، قابل تقييد باشد و حال آن که در اینجا چنین نیست، اگرچه نتیجه آن با تقييد اصطلاحی که موجب تضيق دایره متعلق می شود یکی است، زیرا متمم الجعل هم سبب تضيق دایره مراد متکلم و شارع می گردد، از اينرو به آن نتیجه التقييد گفته می شود. نتیجه متمم جعل گاهی تقييد است، مانند مثال اول از مثال های زیر؛ و گاه اطلاق است، مانند مثال دوم و سوم.

مثال اول: اگر به نظر شارع، خصوص قصد قربت در خواندن نماز اهميت داشته باشد، ولی نتواند امر «صل» را به قصد امثال مقيد کند، يعني نتواند بگوید «صل بقصد امثال الأمر»، (زیرا خلف یا دور لازم می آید) باید مقصودش را با متمم الجعل برساند؛ يعني ابتدا بگوید: «صل» و به ذات عمل دعوت کند؛ و بار دوم بگوید: «افعل صلاتک

بقصد امثال الأمر.» در اینجا نتیجه متمم جعل، تقييد است؛ یعنی نمازی که قصد امثال در آن باشد منظور است، نه هر نمازی.

مثال دوم: در باب جهر و اخفات و قصر و اتمام نماز، اگر کسی بداند که باید نماز را اخفاتی بجا آورد، اما با این حال، آن را به عمد، جهری بجا آورد و یا بر عکس، نمازش باطل است.

مثال سوم: اگر کسی بداند که در سفر، باید نماز را قصر بخواند، اما آن را تمام بخواند، نمازش باطل است.

هر یک از ادله مورد حکم به وجوب جهر یا اخفات یا وجوب قصر یا اتمام، مشروط و مقید به علم می باشد، ولی تقييد الخطاب به علم به حکم، محال است؛ بنابراین به نظر محقق نائینی در این سه مورد، از متمم الجعل استفاده نموده و نتیجه التقييد می نامیم (جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۶۹۱).

اصطلاح دیگری که در کلمات اصولیان به چشم می خورد، اصطلاح «نتیجه اطلاق» است. استنباط مطلق بودن امر شارع، به دلیل عدم ذکر متمم جعل، نتیجه اطلاق نامیده می شود؛ یعنی کشف این که چیزی را که شارع به آن امر کرده، تمام مراد اوست، و از طریق تمسک به عدم ذکر متمم جعل از ناحیه مولی به دست می آید؛ البته در موردی که قابلیت ذکر آن وجود داشته باشد (در جایی که اطلاق لفظی ممکن نیست).

فرق نتیجه اطلاق و اطلاق لفظی آن است که عدم ذکر قید در اطلاق لفظی با وجود مقدمات حکمت، نشان می دهد که مراد شارع از امرش، اطلاق بوده است؛ یعنی شارع امر را به صورت مطلق انشاء نموده است؛ اما عدم ذکر متمم جعل، نشان دهنده این نیست که مراد شارع از امر، اطلاق بوده است، بلکه نشان دهنده این است که آن چه شارع به آن امر نموده، تمام غرض وی بوده است و انگیزه دیگری ندارد، وگرنه آن را به کمک متمم جعل ذکر می کرد؛ برای مثال، در امر «إدفنوا موتاكم»،

اگر شرایط برای آوردن قید «قصد قربت» از طریق متمم جعل (امر دوم به صورت «إدفنوا موتاكم بقصد القربه») فراهم بوده، ولی شارع آن را ذکر نکند معلوم می شود که امر شارع به دفن اموات، به فرض وجود قصد قربت اختصاص ندارد، و گرنه آن را ذکر می کرد.

محقق نائینی، مسأله اشتراک احکام بین عالم و جاهل را از باب نتیجه الاطلاق می داند؛ با این بیان که ممکن نیست اشتراک احکام را از خود ادگه احکام استفاده کنیم بلکه برای اثبات آن باید از دلیل دیگری که متمم جعل نامیده می شود استفاده کرد؛ و استفاده تقیید وجوب جهر و اخفات و قصر و اتمام در نماز را به علم به وجوب، از باب «نتیجه التقیید» می داند که هر دو از راه متمم جعل به دست آمده است (مظفر، ۱۳۸۰: ۳ و ۳۱/۴؛ نائینی، ۱۳۷۶: ۱۵۹/۱ و ۱۶۲؛ جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۸۲۰).

۵- دلایل اثبات اطلاق مقامی

فقها برای اثبات اطلاق مقامی، دلایل مختلفی آورده اند که عبارت است از:

۵-۱- صحیحہ حمّاد

یکی از روایاتی که در بحث اطلاق مقامی به آن استناد می کنند صحیحہ حمّاد بن عیسی از امام صادق (ع) می باشد. در این روایت، امام (ع) به حمّاد می فرمایند که آیا دوست داری نماز بخوانی؟ حمّاد دو رکعت نماز می خواند ولی امام (ع) می فرمایند: «چقدر قبیح است که مردی شصت یا هفتاد سال داشته باشد ولی یک نماز کامل بجا نیاورد.» و سپس امام (ع) ایستاده و نمازی با تمام اجزاء و شرائط بجا آوردند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۵۹/۵). فقها از اطلاق مقامی این روایت در جایی که شک داریم که مثلاً سوره، جزو نماز است استفاده می کنند. با این بیان که اگر شارع در مقام بیان اجزاء و شرایط باشد و ما مشاهده کنیم که مسائلی را به عنوان اجزاء و شرایط مطرح کرده و مثلاً اسمی از سوره نیاورد و یا در مقام عمل آن را اتیان نکرد از این اطلاق در مقام بیان می توانیم استفاده کنیم که سوره، جزئیّت ندارد و این استفاده، اختصاصی به

اعمیّی ها ندارد و صحیحی و اعمیّی هر دو می توانند از اطلاق مقامی استفاده کنند (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۱۲۴/۲؛ صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴: ۱۷۳/۱؛ آملی، ۱۴۰۵: ۱۴۵؛ معصومی شاهرودی، ۱۴۲۴: ۳۹۶).

۲-۵- برهان لزوم نقض غرض

از این که شارع، قصد قربت را با جمله خبریّه بیان نکرده است کشف می شود که قصد قربت، دخالتی در غرض شارع ندارد، زیرا اگر قصد قربت در غرض شارع، دخالت و نقشی داشته باشد و آن را بیان نکند، نقض غرضش لازم می آید؛ البته این در صورتی است که ما تمام کلمات و بیاناتی را که از شارع صادر شده است بررسی کرده و یقین پیدا کنیم که چیزی در خصوص دخالت قصد قربت در غرض شارع نقش ندارد، و برای ما ثابت شود که شارع در این مورد، سکوت مطلق کرده است؛ در این صورت می گوئیم اگر قصد قربت دخالتی در غرض شارع داشته باشد و با این وجود، شارع سکوت کرده و آن را بیان نکرده باشد باعث نقض غرضش می شود؛ پس با برهان نقض غرض از سکوت شارع، کشف می کنیم که قصد قربت در غرض شارع دخیلی نیست (عبدالساتر، ۱۴۱۷: ۳۰۳/۴).

۳-۵- قیاس استثنائی

برخی از اصولیان، اطلاق مقامی را نتیجه دو مقدمه قیاس استثنائی مرکب می دانند که عبارت است از قضیه متصله عرفیه:

- اگر متکلم، قید را اراده کرده بود آن را ذکر می کرد.

- صغرای حملیه استثنائیه که نقیض تالی را استثناء می کند (اما آن قید را ذکر نکرده است).

- پس نقیض مقدم ثابت می شود؛ یعنی آن قید را اراده نکرده است (قائصوه،

۱۴۱۸: ۷۴/۲).

۴-۵- عدم البیان، بیان للعدم

اطلاق مقامی عبارت است از ذکر شیء یا اشیائی و سکوت کردن از ذکر غیر آن شیء؛ مثل این که فردی به فرزندش بگوید: «به بازار برو و گوشت و روغن بخر» و چیز دیگری نگوید؛ پس اگر فرزند شک کند که آیا پدرش چیز دیگری هم می خواهد یا نه؟ در اینجا به سکوت پدرش تمسک کرده و به عدم لزوم خریدن غیر گوشت و روغن حکم می کند، به خاطر این که عدم البیان در ذکر چیزی، بیان برای عدم آن چیز است؛ البته متکلم باید در مقام بیان باشد. با همین بیان، آیت الله خوئی به اعتبار اطلاق مقامی، مفهوم لقب را حجّت می دانند؛ زیرا وقتی متکلم بگوید: «اَکْرَمِ زیداً و عمرّاً» و ساکت شود، اطلاق مقامی دلالت بر این دارد که اِکْرَامِ غیر زید و عمرو، واجب نیست. (خوئی، ۱۴۲۲: ۱۵۷/۱).

۶- اقسام اطلاق مقامی

شهید صدر، در مورد اطلاق مقامی، دو اصطلاح صغیر و کبیر را به کار برده است که اختصاص به ایشان دارد؛ وی در مورد اطلاق مقامی صغیر (که همان اطلاق مقامی معروف است) می گویند: اطلاق مقامی صغیر، عبارت است از سکوت شارع از مقید کردن آن چیزی که در مقام بیان تمام خصوصیات ماهیه شرعیه مرکبه می باشد. شهید صدر در مقام بیان اطلاق مقامی کبیر، همه روایات وارده در مقام بیان احکام موضوعات را مانند روایت واحدی می داند که در مقام بیان احکام موضوع واحدی مانند نماز وارد شده است؛ مثلاً همان طوری که فقها بر عدم وجوب جلسه استراحت بین دو سجده، به عدم ورود دلیل آن در ادله محرزه استدلال می کنند - در حالی که متکلم در مقام بیان بوده است - ما هم بر «عدم وجوب دعاء عند رویه الهلال» با همان دلیل استدلال می کنیم که عبارت است از سکوت شارع در حالی که در مقام بیان است. به تحقیق، شارع مقدس آن را به ما یاد داده است و به این خاطر است که همه علمای اسلام به این روش عمل کرده و این روش برایشان ارتکازی است؛ پس تمام روایاتی را که در مقام بیان تمام احکام شریعت وارد شده، مانند روایت واحدی که

مثلاً در مقام بیان تمام تفصیل نماز وارد شده است، می دانند و باز به همین خاطر است که علما، بعضی از روایات را ناظر بر بعضی دیگر دانسته و بعض روایات را بر روایات دیگر با تقييد یا تخصیص یا حکومت یا ورود، مقدم می کنند. پس اطلاق مقامی کبیر در هر تکلیف مشکوکی جاری می شود؛ خواه متعلق آن ضمنی باشد، مانند سوره در نماز؛ یا استقلالی باشد، مانند شرب توتون؛ بر خلاف اطلاق مقامی مصطلح یا صغیر، که در مورد متعلقات مرکبه احکام مانند نماز است (صدر، ۱۴۲۵: ۴۹/۶).

۷- تفاوت های اطلاق لفظی و اطلاق مقامی

۱- اطلاق لفظی عبارت است از این که شارع در صدد بیان تمام آن چیزی است که در متعلق حکم دخالت دارد؛ پس اگر از ذکر چیزی سکوت کند، کشف می شود که آن چیز در متعلق آن حکم دخالت ندارد؛ ولی اطلاق مقامی یعنی شارع در صدد بیان تمام آن چیزی است که در غرضش دخالت دارد، اگرچه در متعلق حکم دخیل نباشد، پس اگر از ذکر چیزی سکوت کند، عدم وجوب آن شیء را کشف می کنیم (سبحانی، ۱۴۲۴: ۳۳۰/۱).

۲- در اطلاق لفظی، حکم، معتمد بر لفظی است آن لفظ در معرض تقييد از بعضی جهات است، همان طوری که در جمله «أعتق رقبة» احتمال تقييد به قید «ایمان» در رقبة وجود دارد و با اطلاق لفظی این قید را نفی می کنیم؛ ولی در اطلاق مقامی، حکم معتمد بر لفظی که در معرض تقييد باشد، نیست بلکه وقتی متکلم در مقام بیان قیود شیء یا اجزاء و شرایط آن از طریق عمل باشد و به بعضی از آن قیود تصریح نکند، علم به عدم اعتبار آن چیز پیدا می کنیم (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۲۳/۱؛ صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴: ۱۷۳/۱).

۳- از شرایط اطلاق لفظی این است که شارع در مقام بیان باشد، نه در مقام اهمال و اجمال؛ و اگر در مواردی شک کنیم که شارع در مقام بیان است یا نه؟ اصل عقلایی

آن است که در مقام بیان باشد؛ ولی در اطلاق مقامی چنین قاعده ای وجود ندارد بلکه باید احراز کنیم که متکلم در مقام بیان تمام آن چیزی است که در غرضش دخالت دارد، اگرچه در متعلق امرش دخالت نداشته باشد (معصومی شاهرودی، ۱۴۲۴: ۲۷۷).

۴- اطلاق لفظی در جایی است که تقیید ممکن باشد؛ یعنی اخذ قید در متعلق امر، ممکن باشد. اما اطلاق مقامی در جایی است که تقیید، ممکن نباشد، نظیر موردی که برای نفی اعتبار قصد وجه یا قربت در نماز از اطلاق مقامی استفاده می کنیم؛ چون امکان اخذ قصد وجه و قصد قربت در متعلق امر نماز، ممکن نیست، بنابراین نمی توان به اطلاق لفظی برای نفی قصد قربت، تمسک کرد بلکه از اطلاق مقامی استفاده می کنیم (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴: ۲۹۵/۱).

۵- در اطلاق لفظی، همان دلیل اول، قابل تقیید بوده و مقابل تقیید لفظی است؛ اما اطلاق مقامی، مقابل تقیید به وسیله متمم جعل (نتیجه التقیید) می باشد و باید قید، مغفولاً عنه باشد؛ یعنی از اموری باشد که اکثر مردم توجهی به آن ندارند، مثل قصد وجه و قصد تمییز در نماز (جمعی از محققان، ۱۳۹۲: ۲۲۷).

۶- اطلاق لفظی، مربوط به لفظ بوده و یکی از اصول لفظیه به حساب می آید، ولی اطلاق مقامی ربطی به لفظ ندارد بلکه شمول مفهومی است که از عدم بیان متکلم - در حالی که در مقام بیان است - به دست می آید (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۳۷۶).

۸- آثار و نتایج مترتب بر اطلاق مقامی

۸-۱- آثار اطلاق مقامی در اصول

الف: صحیح و اعم

در بحث صحیح و اعم، در صورت شک در جزئیت و عدم جزئیت چیزی صحیحی نمی تواند - برای رفع جزئیت - به اطلاقات لفظیه تمسک کند، ولی اعمی می تواند؛ در حالی که در مورد اطلاق مقامی، هم صحیحی و هم اعمی می توانند به اطلاق مقامی تمسک کنند. توضیح این که:

اگر اعمی شک کند که آیا سوره، جزو نماز است یا نه؟ در این صورت می تواند به اطلاق (أقیموا الصلاه) تمسک کند. البته تمسک به اطلاق، در صورتی است که شرایط تمسک به اطلاق - یعنی مقدمات حکمت - تحقق داشته باشد؛ یعنی شارع در مقام بیان بوده و قرینه ای بر تقید اقامه نکرده باشد و قدر متیقنی هم در مقام مخاطب نباشد. در این صورت، اعمی می گوید مأمور به عبارت از صلاه است و ما برای این صلاه، قیود و اجزائی را از خارج استفاده کرده ایم، ولی نسبت به جزئیات سوره شک داریم، در این صورت به اطلاق «أقیموا الصلاه» تمسک کرده و به عدم وجوب سوره حکم می نمائیم.

ولی صحیحی اگر احتمال جزئیات چیزی را بدهد نمی تواند - برای دفع این احتمال - به اطلاق «أقیموا الصلاه» تمسک کند، زیرا برای تمسک به اطلاق باید قبل از مقدمات حکمت، عنوان مطلق را احراز کرد؛ پس باید ابتدا عنوان «رقبه» را احراز کنیم و پس از آن به اطلاق «أعتق رقبه» تمسک کنیم. در باب مطلق هم همین طور است؛ تمسک به اطلاق «أعتق رقبه» در صورتی جایز است که رقبه بودن احراز شده و ما درباره اعتبار قید «ایمان» - زاید بر عنوان رقبه - شک داشته باشیم و ندانیم که آیا قید ایمان، در حکم دخالت دارد یا نه؟ ولی در جایی که اصل رقبه بودن، مورد تردید است و احتمال می دهیم این شخص، حر باشد همان گونه که احتمال رقبه بودن او را نیز می دهیم، در اینجا نمی توانیم به اصاله الاطلاق تمسک کرده و از «أعتق رقبه» استفاده کنیم. صحیحی - در ما نحن فیه - در ارتباط با (أقیموا الصلاه) همین حکم را دارد، زیرا او نمی داند که آیا بر نماز بدون سوره، عنوان «صلات» اطلاق می شود یا نه؟ زیرا صحیحی برای تمام اجزاء - رکن و غیر رکن - در مسمی و موضوع له، مدخلیت قائل است به گونه ای که اگر یکی از این اجزاء کنار رود - هرچند غیر رکن باشد - عنوان صلات صدق نمی کند. در نتیجه، اگر صحیحی شک کند در این که آیا سوره جزئیات دارد یا نه؟ جایز نیست به (أقیموا الصلاه) تمسک کند هرچند مقدمات

حکمت در مورد (أقیموا الصلاه) وجود داشته باشد، ولی اعمی - در غیر ارکان - می تواند به (أقیموا الصلاه) تمسک نماید، و همان طور که در «أعتق رقبه» - برای عدم مدخلیت قید «ایمان» - به اطلاق رجوع می شد در اینجا نیز - برای عدم مدخلیت سوره - به (أقیموا الصلاه) رجوع می کند.

ولی در اطلاق مقامی به این کیفیت است که گاهی شارع - بدون این که مسأله امر و نهی و تکلیف در کار باشد - در مقام این برآمده که اجزاء و شرایط مأمور به را مشخص کند؛ مثل این که امام صادق (ع) در صحیحہ حمّاد کاری به امر ندارد، بلکه می خواهد نماز را بیان کند. اگر شارع در مقام بیان اجزاء و شرایط باشد و ما مشاهده کنیم که مسائلی را به عنوان اجزاء و شرایط مطرح کرد و مثلاً اسمی از سوره نیاورد و یا در مقام عمل، سوره را اتیان نکرد ما از این اطلاق در مقام بیان می توانیم استفاده کنیم که سوره جزئیّت ندارد و این استفاده، اختصاصی به اعمی ندارد و هر کس - چه صحیحی و چه اعمی، چه در ارتباط با اجزاء و چه شرایط - می تواند از اطلاق مقامی استفاده بکند (فاضل لکرانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸/۲).

ب: مفهوم شرط

ثبوت مفهوم برای قضیه شرطیه، متوقف بر سه امر می باشد: الف - بین جزاء و شرط، ارتباط و ملازمه ناشی از علاقه ثبوتیه واقعیّه باشد، نه این که مجرد اتفاق و مصادفه با واقع باشد؛ ب - بین جزاء و شرط، علاقه علیّت و معلولیت باشد، نه علاقه تلازم، زیرا اگر علاقه تلازم باشد انتفای شرط، مقتضی انتفای جزاء نیست، زیرا انتفای یکی از متلازمین، مستلزم انتفای لازم دیگر نمی باشد؛ ج - شرط، علت تامّه منحصره برای جزاء باشد، به صورتی که شرط دیگری نتواند جانشین آن بشود و شیء دیگری در علیّت نقش نداشته باشد.

اگر در قضیه شرطیه ای این سه امر باشد، به حسب مقام ثبوت، مفهوم دارد؛ اما در مقام اثبات، قضیه شرطیه، بر ثبوت علاقه بین شرط و جزاء دلالت دارد؛ یا بالوضع و یا

این که لااقل ظهور عرفی در آن دارد و جمله شرطیه، ظهور سیاقی بر علیت شرط برای جزاء دارد.

و اما برای اثبات این که جمله شرطیه، علت منحصره برای جزاء باشد، محقق نائینی از اطلاق مقامی شرط، انحصار علیت شرط را برای جزاء اثبات نموده است؛ با این تقریب که اگر شرط، علت منحصره نباشد بر شارع که در مقام بیان است واجب است که اطلاق شرط را با آوردن کلمه «واو» یا کلمه «أو» مقید بکند تا بدین وسیله بیان کند که شرط به تنهایی علت جزاء نیست بلکه در علیت شرط، شیء دیگری مشارکت دارد هرچند به صورت اجتماع با هم، یا این که شیء دیگر هم علت جزاء می باشد؛ و از آنجایی که این بیان را نکرده است استفاده می شود که شرط، علت منحصره جزاء است (نائینی، ۱۳۷۶: ۴۸۱/۲؛ مجمع فقه اهل البیت علیهم السلام، ۱۴۲۷: ۱۹۸).

ج: اثبات قول ثقه

حسن بن علی بن یقظین از امام رضا(ع) می پرسد: آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است تا امور دین خود را از او سؤال کنم؟ امام(ع) در جواب می فرماید بله، پس معلوم می شود که قول ثقه در نزد امام(ع) و شخص سائل، حجّت است، چون اگر قول ثقه نزد امام(ع)، حجّت نباشد بر امام(ع) واجب است که از باب قاعده لطف، به سائل خبر بدهد؛ پس سکوت و عدم بیان امام(ع) نشان می دهد که قول ثقه، حجّت است و این، همان اطلاق مقامی است (صدر، ۱۴۲۰: ۲۷۱).

۲-۸- آثار اطلاق مقامی در عبادات

اطلاق مقامی در عبادات هم کاربرد فراوانی دارد که برای نمونه چند مورد را ذکر می کنیم:

الف: وضو

یکی از مواردی که ثمره کاربرد اطلاق مقامی در عبادات است، مسأله قصد موجب وضو است. به نظر فقها، قصد موجب وضو واجب نیست، چون دلیلی بر اعتبار

آن وجود ندارد نه عقلاً؛ زیرا عقل در مقام اطاعت، حکم به آن نمی‌کند، و نه شرعاً؛ چون دلیلی بر آن وارد نشده است، بلکه مقتضای اطلاق مقامی، عدم وجوب آن شرعاً است، زیرا قصد موجب وضو از چیز هائی است که عامه مردم از آن غافل هستند؛ پس اگر واجب بود هر آینه بر شارع، بیان آن واجب بود و الاً مخلاً به غرضش می‌شد و این اخلاق قبیح است و قبیح از شارع حکیم صادر نمی‌شود؛ در نتیجه، از عدم بیان اعتبار آن توسط شارع، عدم اعتبار آن قصد را کشف می‌کنیم (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۷: ۱۷۶/۶).

ب: سلام نماز

مورد دیگری که در عبادات از اطلاق مقامی استفاده می‌شود این است که آیا در سلام نماز، قصد کردن کسانی که مورد خطاب واقع می‌شوند واجب است یا خیر؟ طبق کلام شهید در سلام نماز، مورد خطاب «کُم»، انبیاء و ائمه (ع) و مأمومین بوده و قصد کردن آنها را واجب می‌داند. ولی مرحوم بروجردی با تقریب ذیل و با استناد به اطلاق مقامی، قصد کردن آنها را در سلام نماز واجب ندانسته و می‌گوید: «چون ما می‌بینیم که اغلب مسلمانان توجهی به معنی نداشته و از اموری است که مورد غفلت واقع می‌شود، زیرا اکثر مسلمانان، عرب نبوده و اصلاً معنی سلام و خطاب را نمی‌دانند بنابراین اگر قصد خطاب واجب بود هر آینه به مقتضای حکمت، بیان آن بر شارع واجب بود؛ بنابراین از عدم بیان آن، عدم وجوبش را کشف می‌کنیم و این، همان معنی اطلاق مقامی است» (طباطبائی بروجردی، ۱۴۲۶: ۱۶۹/۶).

ج: عدالت

کسانی که می‌گویند در عدالت شخص، مروّت شرط نیست به اطلاق مقامی صحیحه ابن ابی یغفور استناد کرده اند. در صحیحه ابن ابی یغفور آمده است که از امام صادق (ع) سؤال شد که شهادت چه کسی قبول می‌شود؟ حضرت فرمودند: «جمع ماله دخل فی قبول الشهاده». اطلاق مقامی که در این صحیحه است بر نفی اعتبار مروّت در قبول شهادت دلالت دارد و گرنه اگر مروّت در قبول شهادت لازم بود

حتماً امام (ع) بیان می فرمودند، چون امام (ع) در مقام بیان تمام شرایط قبول شهادت بودند و مروّت، جزو شرایط قبول شهادت نیست (عراقی، ۱۳۸۸: ۲۴۶).

۳-۸- کاربرد اطلاق مقامی در معاملات و حقوق مدنی

همان طور که گفته شد، اطلاق مقامی، مدلول لفظ خاصی نیست بلکه صرفاً از سکوت و عدم بیان گوینده ای که در مقام بیان است، استفاده می شود. برای مثال، قانونگذار در مواد ۱۰۴۵ به بعد قانون مدنی به ذکر موانع نکاح پرداخته و ظاهراً درصدد بیان همه موانع نکاح برآمده است؛ حال اگر در مورد مانع بودن امری که در مواد فوق نیامده است شک کنیم می توانیم به اطلاق مقامی مواد مذکور تمسک کنیم و ذکر نشدن آن مورد خاص را دلیل بر مانع نبودن آن بدانیم؛ مثلاً در مورد صحت ازدواج شیعه با سنی یا ازدواج زانی و زانیه می توان گفت: اختلاف در مذهب یا داشتن رابطه نامشروع در مواد قانون مدنی، جزو موانع نکاح ذکر نشده است و از آنجا که قانونگذار در فصل موانع نکاح، درصدد بیان تمام موانع نکاح بوده و با این حال، از اختلاف در مذهب و رابطه نامشروع (به عنوان موانع نکاح) سخنی به میان نیامده است، پس معلوم می شود که در نظر قانونگذار، این مورد، جزو موانع نکاح محسوب نمی شود و چنین ازدواجی با فراهم بودن سایر شرایط، صحیح است؛ پس در اطلاق مقامی، به اطلاق یک لفظ یا جمله خاص تمسک نمی شود بلکه گوینده به طور کلی نسبت به مورد مشکوک، سکوت کرده است و ما از راه سکوت او به مراد واقعی گوینده پی می بریم.

نکته مهم در اطلاق مقامی این است که برای استفاده از این نوع اطلاق، باید اثبات و احراز شود که گوینده درصدد بیان همه اجزاء و شرایط یا موانع موضوع موردنظر است؛ در غیر این صورت، نمی توان از اطلاق مقامی استفاده کرد، زیرا اگر متکلم، تنها درصدد بیان برخی از شرایط یا موانع یا ... باشد نمی توان از سکوت او در خصوص یک مورد مشکوک، استفاده اطلاق کرد؛ مثلاً در مورد موانع ارث در قانون

مدنی، قانونگذار، تنها درصدد بیان برخی از موانع ارث بوده است، به همین دلیل، فصل سوم از مقررات ارث را با عنوان «شرایط و جمله ای از موانع ارث» مطرح کرده است. بر این اساس، اگر در مورد مانع بودن امری در ارث تردید شود نمی توان به اطلاق مقامی تمسک کرده و مانع بودن آن را منتفی دانست، زیرا ممکن است در واقع، امر مورد تردید، جزو موانع ارث بوده ولی قانونگذار به دلایلی از ذکر آن در قانون مدنی، خودداری کرده است (قافی؛ شریعتی فرانی، ۱۳۸۵: ۲۸۰/۱-۲۸۱). یکی از این دلایل آن است که با دقت نظر در متون فقهی می توان دریافت که درباره شمارش انواع موانع ارث و تعداد آن، اختلاف نظر چشمگیری بین فقها بروز کرده است تا جایی که شهید اول در یکی از تألیفات خود، تعداد موانع ارث را بیست مانع دانسته است. در یک برداشت حقوقی از آن چه که علمای حقوق اسلام درباره موانع ارث ذکر کرده اند می توان ادعا کرد که بسیاری از موانع مذکور، مانع اصطلاحی در حقوق نمی باشند؛ چراکه منتسب بودن وارث به مورث به واسطه نسب یا سبب، و وجود وارث در طبقه خاص خود بدون وجود وارثی مقدم بر ایشان که از قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» پیروی می کند از جمله احکام اولیه توارث بین دو نفر بوده، و جزو قواعد عمومی ارث محسوب می شود، از اینرو ذکر آنها به عنوان مانع ارث، چندان صحیح و منطقی به نظر نمی رسد (مسجدسرائی، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۳۹).

آیت الله شبیری زنجانی هم در مورد عدم اشتراط عربی بودن عقد نکاح، به اطلاق مقامی استناد کرده و می گویند: به نظر ما، با توجه به اطلاق مقامی و عدم فهم خصوصیت از روایاتی که صیغه نکاح را بیان کرده اند باید حکم به صحت عقد نکاح با هر لفظی نمود و اشتراط عربیت را نفی کرد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۳۱۴۰/۹).

نتیجه گیری

۱- اطلاق لفظی به معنای ظهور لفظ در اطلاق است که نتیجه اش شمول حکم

برای افراد و مصادیق مطلق است.

۲- اطلاق مقامی از شئون دلالت لفظ نیست و متکلم، اصلاً در مقام بیان آن نیست بلکه از سکوت متکلم در ذکر چیزی پی می بریم که آن چیز، نقشی در غرض متکلم ندارد، چون اگر در غرض متکلم نقش داشته باشد و سکوت کند باعث نقض غرض او می شود.

۳- محقق نائینی از اطلاق مقامی، به «تمم جعل» تعبیر کرده اند؛ با این بیان که اگر شارع، عملی را از مکلف بخواهد، در صورتی که آن عمل همراه با قیدی باشد که در غرض شارع نقش دارد ولی آن قید از موارد تقسیمات ثانویه باشد؛ یعنی تقسیماتی که بعد از عروض امری بر ماهیت و ضمیمه چیزی به آن انجام می گیرد، مثل تقسیم نماز به حسب قصد امر که بعد از تعلق امر به ماهیت نماز صورت می گیرد، در چنین مواردی اگر آن قید واقعاً در غرض شارع دخیل باشد مولی باید آن را برای مکلف بیان کند، و چون بیان آن از طریق تقييد لفظی ممکن نیست، باید از طریق دیگری که نام آن متمم جعل است، غرض خود را بیان کند؛ به همین دلیل باید دستور دیگری بدهد و در آن، قید موردنظر را بیان کند.

۴- در مواردی که نمی دانیم آیا مقصود از الفاظ، معنای عرفی آن است و یا اصطلاح جدید شرعی است؟ مقتضای اطلاق مقامی این است که مقصود از آن لفظ، همان معنای عرفی است که مورد تأیید و امضای شارع می باشد؛ چون در اطلاق مقامی باید احراز شود که متکلم در مقام بیان تمام شرایط و اجزاء است؛ مثلاً اگر در بیع، عرف شرط کند که مبیع عین باشد و یا مالیت داشته باشد شارع هم مطابق با آن است و گرنه از طریقی، مخالفت خود را بیان می کرد.

۵- اصطلاح نتیجه التقييد و نتیجه الاطلاق نیز از ابداعات میرزای نائینی است که از راه متمم جعل به دست می آید. نتیجه التقييد، نتیجه متمم جعل است که این نتیجه گاهی تقييد است، و گاهی این نتیجه اطلاق است؛ نتیجه اطلاق، استنباط مطلق بودن

امر مولی، به دلیل عدم ذکر متمم جعل است، البته در جایی که اطلاق لفظی ممکن نیست.

۶- برای اثبات اطلاق مقامی، ادله مختلفی ارائه شده است که مهم ترین آنها صحیح حماد بن عیسی است. در این صحیح، امام صادق(ع) دو رکعت نماز با تمام اجزاء و شرایط می خوانند. حال اگر در شرط و یا جزء بودن چیزی مثل سوره در نماز شک کنیم، فقها از اطلاق مقامی این روایت، عدم جزء بودن سوره را استفاده می کنند.

۷- کاربرد اطلاق مقامی، آثار و نتایج متعددی در اصول فقه و عبادات و معاملات و حقوق مدنی دارد. در علم اصول، به عنوان مثال در بحث صحیح و اعم، در هنگام شک در جزئیّت چیزی، فقط اعمی می تواند به اطلاق لفظی عمل کند ولی در اطلاق مقامی، هم صحیحی و هم اعمی می توانند به آن عمل کنند. با کاربرد صحیح اطلاق مقامی در قوانین حقوقی می توانیم در موارد مشکوک، حکم آن موارد را مشخص نمائیم.

منابع

- آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۵ق)، **تقریرات الأصول**، تهران: فراهانی.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، **معجم مقاییس اللغه**، ج ۳، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- اصغری، عبدالله (۱۳۸۶)، **شرح اصول فقه**، ج ۱، چ ۲، قم: اصغری.
- جمعی از محققان، (۱۳۹۲)، **فرهنگ نامه اصول فقه**، ج ۴، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حاج عاملی، محمدحسین (۱۴۲۴ق)، **ارشاد العقول الی مباحث الاصول**، تقریرات اصول آیه الله جعفر سبحانی، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱، قم: مؤسسه آل البیت.
- خراسانی (آخوند)، محمد کاظم (۱۴۲۷ق)، **کفایه الاصول**، ج ۲، چ ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، **مصباح الاصول**، قم: مکتبه الداوری.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۸)، **الوسیط فی اصول الفقه**، ج ۱، چ ۴، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹ق)، **کتاب نکاح**، ج ۹، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
- صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۷ق)، **ذخیره العقبی فی شرح العروه الوثقی**، ج ۱، قم: گنج عرفان.
- صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۴۲۴ق)، **مفتاح الاصول**، ج ۱، قم: صالحان.
- صدر، رضا (۱۴۲۰ق)، **الاجتهاد والتقلید**، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۵ق)، **دروس فی علم الاصول**، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی بروجردی، آقا حسین (۱۴۲۶ق)، **تبیان الصلاه**، ج ۱، قم: گنج عرفان.
- عارفی، علی (۱۳۷۴)، **البدایه فی توضیح الکفایه**، ج ۱، تهران: نیایش.
- عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷ق)، **بحوث فی علم الاصول**، تقریرات اصول سید محمدباقر صدر، ج ۴، بیروت: الدار الاسلامیه.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۳۸۸)، **الاجتهاد و التقلید**، ج ۱، قم: نوید اسلام.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۸۱)، **اصول فقه شیعه**، ج ۲، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ق)، **توتیب کتاب العین**، ج ۲، تهران: اسوه.
- قافی، حسین؛ شریعتی فرانی، سعید (۱۳۸۵)، **اصول فقه کارپردی**، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- قانصوه، محمود (۱۴۱۸ق)، **المقدمات و التنبیها ت فی شرح اصول الفقه**، ج ۱، بیروت: دار المورخ العربی.
- قدسی، احمد (۱۴۲۸ق)، **أنوار الاصول**، تقریرات اصول آیه الله مکارم شیرازی، ج ۱، چ ۲، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۳۷۶)، **فوائد الاصول**، تقریرات اصول محمدحسین نائینی، ج ۳ و ۴، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مجمع فقه اهل البیت علیهم السلام (۱۴۲۷ق)، **قواعد اصول الفقه علی مذهب الامامیه**، چ ۲، قم: مجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام.
- محمدی، علی (۱۳۸۷)، **شرح اصول فقه**، ج ۱، چ ۱۰، قم: دار الفکر.

۸۳ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۱ - شماره ۲۱ - پاییز و زمستان ۹۸

- مسجدسرائی، حمید (۱۳۹۲)، بازپژوهی ادله مانعیت قتل خطائی از ارث، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۹، ۱۳۷-۱۶۰.

- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۰)، اصول الفقه، ج ۱ و ۲، ج ۱۰، قم: اسماعیلیان.

- معصومی شاهرودی، علی اصغر (۱۴۲۴ق)، دراسات الاصول فی أصول الفقه، تقریرات اصول آیه الله خوئی، قم: علی اصغر معصومی شاهرودی.

